



بررسی اژدهاگونگی اسفندیار با رویکردی تطبیقی

سعید شهروی^۱

سید مهدی رحیمی^۲

چکیده

در این نوشتار به شیوه نقد اسطوره‌شناختی و با رویکرد تطبیقی میان حماسه ایرانی و هندی، شخصیت اسفندیار در شاهنامه با شخصیت ورترا در حماسه هندی سنجیده شده و انگاره‌ای دیگر درباره ژرف‌ساخت نبرد او با رستم، پیشنهاد شده و برای نخستین بار نشان داده شده است که اسفندیار در نبرد با رستم، بسیاری از ویژگی‌های اژدهای ورترا را بازتاب می‌دهد و از این دید با اژدها بسیار همانند است. بر پایه این بررسی، داستان نبرد اسفندیار با رستم، گونه‌ای نو و دیگرگون شده از داستان نبرد ورترا، اژدهای خشکسالی، با ایندرا در اسطوره هندی است. پیوند اسفندیار با بنیان‌های دینی برآمده از دستکاری‌های هنرورزانة داستان‌پردازان یا دین‌پرستان در دوره‌های سپسین است که زمینه دور شدن شخصیت اسفندیار را از تبار اژدهایی خود و نزدیک شدن به چهره‌ای دینی و پهلوانی فراهم می‌کند. اسفندیار در روین‌تنی، کشته شدن با تیر، زخم‌پذیری از یک نقطه ویژه و برخی دیگر از ویژگی‌ها، یکسره به اژدهای خشکسالی اسطوره هندی می‌ماند. آنچه انگیزه پافشاری اسفندیار را بر بستن داستان تهمتن پدید می‌آورد، برآمده از آرزوی اهریمنی است که بخشی بنیادین از ساختار داستان نبرد ورترا را با ایندرا بازتاب می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، شاهنامه، ریگ‌ودا، رستم، اسفندیار، ایندرا، ورترا

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، ایران
s.shahrouei@birjand.ac.ir

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند، ایران (نویسنده مسئول)
smrahimi@birjand.ac.ir

مقدمه

رستم چونان اژدهاکش برای سامان‌دادن به ساختار آرمانی ایران‌شهریان یا پاسداشت چنین ساختاری و استوارکردن نظم ازلی پایا در اندیشه‌ی پرورندگان خود، ناچار است در برابر اسفندیار و هرگونه نیرویی که چنین آرمانی را به چالش می‌کشد، درایستد. در بنیان، حماسه او را برای به انجام رساندن چنین خواستی، می‌آفریند. او که زایشش دنباله‌ای است از هستی یلان سیستان و ستیز با پتیارگان هستی آشوب، باید به نبرد با همه‌ی جانوران و آدمیانی برخیزد که قلمرو گیتیانه و مینوانه‌ی نیکی را برمی‌آشوبند و گاه در دیگرگشت اسطوره، یکسره در پیکری دیگر سربرمی‌آورند و حتی به شخصیتی بسیار دیگرسان و ناهمخوان با شخصیت پایه و بنیادین خود، دیگرگون می‌شوند.

بر پایه‌ی ساختار حماسه‌ی ملی، هستی رستم و پای‌گذاری وی به نبردگاه، زمانی بایسته می‌شود که نیروهای ناساز با سپندی و نیکی؛ یعنی افراسیاب و هم‌اندیشان او، هستی تهمتن و ایران‌شهر را به خطر می‌اندازند و بدین‌گونه، رستم همواره ناچار به ایستادگی در برابر چنین دشمنان اهریمنی است. «جان و جوهر رستم را مقاومت تشکیل می‌دهد» (اسلامی ندوشن ۱۳۹۰: ۱۴)؛ از این‌رو، هر نبرد تهمتن تنها برای پاسداری ایران‌شهر از تازش نیرویی پتیاره و اژدهاگون است؛ حتی اگر آن نیروی بداندیش، هم‌مرز او و تازنده‌ی آشوب‌جویی با نام اسفندیار باشد. نکته‌ی مهم در سرگذشت رستم این است که او در نبردی ویژه و یکسره دیگرسان، ناچار است در برابر اسفندیار که خود یکی از ایرانیان و از خاندان شاهی است، درایستد. آنچه این بار در این نبر- بر بنیاد برونه‌ی داستان- برای تهمتن پیش می‌آید، نه نبرد با دیوان و اژدهایان که ایستادگی در برابر نیرویی «خودی» است که دانسته و آگاهانه زمینه‌ی آشوب را در گستره‌ی همخوان پدید می‌آورد. این چیزی است که برونه‌ی داستان بازگو می‌کند؛ اما آنچه در نگاهی دیگر به این نبرد می‌توان بازگفت این است که رویه و ظاهر داستان با بهره‌گیری از هنر داستان‌پردازی، چهره‌ای به خود گرفته است که با ژرف‌ساخت آن یکسره ناهمخوانی دارد. دست‌کم می‌توان گفت که هنرورزی‌های داستانی آن به اندازه‌ی گسترده و پربار است که زمینه را برای خوانش‌هایی گوناگون و حتی ناساز فراهم می‌کند. در نگاهی دیگر به داستان، خویشکاری رستم- که نبرد با هرگونه نیرویی است که بخشی از آرمان ایران‌شهری را به خطر می‌اندازد- به گونه‌ی ایستادگی و خودداری او از بسته‌شدن دستانش به نمود درمی‌آید. در اندیشه‌ی ایران‌شهری، بسته‌شدن دستان ابرپهلوان چیزی نیست که حتی اگر از سوی نیرویی خودی، درخواست شود، به‌آسانی پذیرفته شود و در بنیان، درخواستی است اهریمنی و برخاسته از آرمان اهریمنان. اسفندیار اگرچه از خاندان شاهی است؛ با چنین درخواستی و پای‌فشاری بر بستن دستان تهمتن، نیرویی است ناساز با سپندی و نیکی پرورده‌شده در اندیشه و فرهنگ ایرانی که تهمتن ناچار است در دنباله‌ی پاسداری‌های خود از قلمرو نیکی، او را با هر ترفندی از پای درآورد. در این برداشت، اسفندیار نه

پهلوانی سرسپرده دربار شاهی که اهریمنی است با خواستی تباه‌کارانه. بهار درباره درگونی اساطیر می‌نویسد: «تحول اساطیر ما بر چند پایه استوار است: درگونی، شکستگی، ادغام و ورود عناصر بیگانه» (۱۳۹۸: ۴۳). وی نمونه‌هایی از این درگونی را که زمینه‌ساز پیوند میان داستان‌ها و شخصیت‌هاست، نشان داده است (بهار ۱۳۹۸: ۶۷-۴۳). در رویارویی میان اسفندیار و رستم، چه جابه‌جایی اسطوره‌ای رخ داده باشد چه اسفندیار نشانه‌هایی از نیرویی گزندرسان کهن را با خود به همراه داشته باشد، در برابر رستم از تبار اهریمنان و ازدهایان است؛ زیرا همچنان که در دنباله سخن گفته می‌شود، با نیرویی ازدهاگون و خویشکاری‌های آن، همسانی‌هایی درخور درنگ دارد. از میان آدمیان، او از گونه دشمنانی است که یکسره از شخصیت پایه و آغازین خود دور می‌شود و با پیرایش‌هایی که می‌یابد، از چهره‌ای یکسره اهریمنی به شخصیتی میانه یا نیمه‌اهریمنی در شاهنامه درگگون می‌شود. این پیکرگردانی برآمده از چیره‌دستی اسطوره‌پردازان اندیشمند کهن و گذر روزگاران بر داستان‌های اسطوره‌ای می‌تواند بود که مایه دیگرگونی آن‌ها شده است؛ گویی اسطوره‌پردازان بنا به هنجار مقدس «پاسداشت هرگونه داستان و بن‌مایه اسطوره‌ای- حماسی»، بخشی از پیکره روایتی کهن را در داستان رستم و اسفندیار بازتاب داده‌اند.

حماسه با نشان‌دادن اسفندیار چونان پهلوانی شکست‌ناپذیر، بنا بر هنجار خود که «آوردگاه نیروهای دوسویه» است، کار را به نبرد دو پهلوان می‌کشاند. به باور نگارنده، اندیشه نغز اسطوره‌ای با آمیخته‌شدن به زمینه‌های روان‌شناختی پنهان در این داستان که در گذر زمان، مایه‌هایی از بنیان‌های جامعه‌شناختی را نیز به خود گرفته است، آنچنان داستان را از بنیاد اسطوره‌ای‌اش دور کرده است که خواننده به سختی می‌تواند دریابد که رستم بر بنیاد آرمان «آب‌بخشی» و فراوانی‌گستر خود، ناچار است به هر شیوه و ترفندی، اسفندیار را که با ایستادن در برابر او به تبار ازدهایان پیوسته، بی‌وزند. پژوهش در سیمای اسفندیار آن‌گاه که دانسته برای رسیدن به زمینه‌ای پذیرفته‌شده و برتر در جامعه باستانی هند و ایرانی؛ یعنی جایگاه پادشاهی، در برابر برترین پاسدار چنین ساختار و جایگاهی؛ یعنی رستم درمی‌ایستد و در این رویارویی نیز دو زمینه فراسویی و جادوانه؛ یعنی روین‌تن‌بودن اسفندیار به یاری نیرویی دینی و پشتیبانی دلسوزانه سیمرخ اسطوره‌ای از تهمتن، ژرفنای داستان را به بنیادهای اسطوره‌ای می‌پیوندد، زمانی می‌تواند کارآمد باشد که بتوان زمینه‌های گوناگون به‌هم‌پیوسته را در ساختار چنین داستانی از هم بازگشایی کرد و بنیاد آن را از بخش‌های افزوده‌شده سپسین بازشناخت. اینکه بنیاد داستان برخورد و رویارویی دو نیروی شگفت‌پیوسته با جادو یا نیروهای فراسویی چه بوده است و در گذر زمان زمینه‌های اجتماعی- فرهنگی و نیز دستکاری‌های دینی پس از سربرآوری زردشت تا چه اندازه بر هسته داستان اثر نهاده، همواره شایسته پژوهش است و زمینه فرادیدنه‌اندان انگاره‌های گوناگون را در خود به نمایش می‌گذارد. نگارنده می‌کوشد در این بخش از نوشتار از چشم‌انداز نقد اسطوره‌شناختی، این انگاره را پیشنهاد کند که آرمان اسفندیار در داستان نبرد با رستم، نه رسیدن به شاهی؛ که تباه‌کردن

ایران‌شهر و برجیدن فراوانی از سامان آن است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های بسیاری درباره‌ی داستان رستم و اسفندیار و نیز ژرف‌ساخت شخصیتی آنان انجام شده است. مختاری کشته‌شدن اسفندیار را با کهن‌الگوی سرکشی در پیوند می‌داند (۱۳۷۹: ۲۳۲). اسلامی ندوشن بر این باور است که «تار و پود ماجرا ترکیب گرفته است از یک سلسله برخورد: برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل و تعبد، برخورد سرنوشت با اراده‌ی انسان و در پایان، برخورد زندگی و مرگ» (۱۳۹۰: ۱۳). او همانندی‌های میان اسفندیار و پرومتهوس^۱، یکی از ایزدان سرکش یونانی را نیز نشان داده است (اسلامی ندوشن ۱۳۹۰: ۲۸). مسکوب از یک سو اسفندیار را پهلوانی می‌داند که می‌کوشد به هر شیوه‌ای دین بهی را گسترش دهد و نبرد او با رستم نیز نشانه‌هایی از این کوشش را دارد و از دیگر سو، نبرد دو پهلوان را نه ستیز دو نیروی نیک و بد؛ که نبرد «نیکان» می‌داند (۱۳۸۴: ۳۶ و ۹۹). بهرام‌پور عمران با نقد دیدگاه مسکوب و بر پایه‌ی گرایش اسفندیار به اندیشه‌ی اهریمنی گشتاسب و فرمان‌پذیری از او، می‌نویسد:

به خلاف نظر مسکوب در این داستان نیز همان جنگ همیشگی میان نیروهای اهورایی و اهریمنی برقرار است؛ هرچند که چهره‌ی اهریمنی آن را گشتاسب بدانیم که اسفندیار به ناخواست، جزئی از روح خود را به او فروخته است و بدین ترتیب، به طور کلی در جبهه‌ی اهریمنی ماجرا قرار می‌گیرد و اگرچه ممکن است تنها در غم پادشاهی خود نباشد و حتی خواستار رستگاری رستم نیز باشد؛ عملاً و در آنچه اتفاق می‌افتد، خواهان نابودی رستم است (۱۳۸۵: ۱۳۴).

امینی‌پور و ابومحبوب، رویارویی رستم و اسفندیار را رویارویی دو دسته از جادوگری و پیوستگان با جادو می‌دانند که در این میان، می‌توان نشانه‌هایی از آیین شمعی را در کردار آنان بازجست. در این نگرش، اسفندیار که روپین تن است و رستم که با سیمرغ پیوستگی دارد، یادگاری از آرمان مردمان کهن برای گریز از مرگ هستند؛ اما با کشته‌شدن اسفندیار به دست رستم و کشته‌شدن رستم به دست شغاد و به بادافره کشتن اسفندیار، این اندیشه بازگو می‌شود که مردمان را هرگز از مرگ گریزی نیست (۱۳۹۶: ۱۳۳-۱۰). نویسندگان جستار «بررسی نقش پادافره پیمان‌شکنی در ماجرای مرگ اسفندیار» با بررسی اسطوره‌ی مهر و خویشکاری او که پاسداری از پیمان و تباه‌کردن پیمان‌شکنان بوده است، به این برداشت رسیده‌اند که مرگ اسفندیار برآمده از پیمان‌شکنی گشتاسب است که پس از هر بار پیمان با اسفندیار، از واگذاری شاهی بدو خودداری می‌کند و ایزد مهر نیز که پاسدار پیمان است، به ناچار برای مجازات گشتاسب، فرزند او، اسفندیار را می‌کشد (حق‌پرست و پورخالقی

¹ Prometheus

چترودی (۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۰۵). در جستاری با نام «نکته‌ای تازه در فرزندکشی گشتاسب»، این اندیشه فرادید نهاده شده است که کشته‌شدن اسفندیار برگرفته از آیینی کهن در قصه‌گویی است که بر پایه آن «قربانی‌شدن پسر ارشد برای حفظ و بقای تخت و تاج پدر است» (حیدری و صحرایی ۱۳۹۵: ۸۵). در انگاره‌ای دیگر نیز چنین پنداشته شده است که رستم نماینده نیروی پهلوانی و اسفندیار نماینده نیروی دینی و سیاسی است که بنا به شیوه پیشنهادی گشتاسب در کشورداری، می‌خواهد تهمتن را از ساختار قدرت در کشور حذف کند (کرمی و حیدری ۱۳۹۷: ۱۹۳-۱۷۵). قاسمی فیروزآبادی و اسحاقیه پس از بررسی چگونگی «توازن قدرت» در اندیشه سیاسی ایران باستان و بازتاب آن در داستان رستم و اسفندیار، این انگاره را فرادید نهاده‌اند که رویارویی اسفندیار و رستم بر بنیاد سنت گشتاسپی است که می‌خواهد جایگاه پهلوانی را که در ساختار گذشته پیش‌گشتاسپی، نیرویی در کنار جایگاه پادشاهی بوده، به جایگاه شاهی پیوند بزند و بدین‌گونه، نماینده این دو دسته اجتماعی (پهلوان و پادشاه) یکی شوند (۱۴۰۰: ۲۴۲-۲۱۵). برخلاف این نگرش، اسلامی ندوشن درباره گردآمدن سه نهاد پادشاهی، موبدی و پهلوانی در خاندان گشتاسپی، می‌نویسد: «اسفندیار نه تنها شاهزاده موبدمنش، بلکه شاهزاده پهلوان نیز هست و در خود به تنهایی سه نیروی دین و دولت و پهلوانی را تجسم می‌دهد. در تمام دوران پادشاهی گشتاسب، وظیفه پهلوانی از جانب اسفندیار ایفا می‌گردد» (۱۳۹۰: ۳۸).

آیدنلو در جستاری ارزشمند و درخور درنگ با نام «اسفندیار، ایزدی گیاهی؟» در رویکردی دیگرسان با این نوشتار، نشانه‌هایی از پیوستگی یا همانندی اسفندیار با ایزدان گیاهی را نشان داده است. بر پایه پژوهش وی، شخصیت اسفندیار و داستان رویارویی او با رستم، در ویژگی‌هایی همچون «نقش و حضور زن»، «رابطه مادر-همسری/ خواهر-همسری با خدایان نباتی»، «شهریاری، شاهزادگی و نژادگی»، «پرورش نزد دیگران»، «تهمت و فتنه‌انگیزی علیه ایزدان گیاهی»، «ارتباط با درخت/ گیاه»، «ارتباط با آب»، «ارتباط با باده»، «نقش مار»، «داشتن رزم‌افزار ویژه»، «پیش‌آگاهی از مرگ» و برخی دیگر از ویژگی‌های مهمی که در اسطوره خدایان گیاهی دیده می‌شوند، نمایشی از اسطوره ایزد گیاهی است (۱۳۹۳: ۳۶-۱۰). البته پیش از وی، اسلامی ندوشن در *داستان داستان‌ها*، به کوتاهی در این باره سخن گفته است (۱۳۹۰: ۵۲). آیدنلو با نشان‌دادن این همسانی‌های درخور درنگ، انگاره‌ای که پیشنهاد می‌کند این است که:

شاید اسفندیار نیز در سرشت اساطیری و باستانی خویش، یکی از ایزدان نباتی بوده است که با شکل‌گیری و پرداخت شخصیت پهلوانی و دینی (زردشتی) او در روایات حماسی ایران و بنابر قاعده تطورات اسطوره در حماسه، وجه بغاوت هویت نخستینش به تدریج کم‌رنگ و فراموش شده (۱۳۹۳: ۳۶).

صالحی و دادور در جستاری با نام «مطالعه تطبیقی رویکرد کهن‌الگویی سه

اسطوره روپین تن» کوشیده‌اند نشان دهند که همانندی اسفندیار، آشیل^۱ و زیگفرید^۲ در روپین تنی، چندان با دیدگاه کهن‌الگویی یونگ و بازتاب ناخودآگاه جمعی در اسطوره‌های همگانی، پیوندی ندارد و شاید فردوسی در پردازش شخصیت اسفندیار، ایلید و اودیسه هومر را فرادید نهاده باشد (۱۳۹۶: ۱۶۵-۱۹۶). امیدسالار پیشتر در جستاری با نام «اسفندیار و آشیل» با باور به اینکه نمی‌توان روپین تنی اسفندیار و شخصیت او را برآمده از داستان آشیل دانست، تأکید می‌کند که این ویژگی در ادبیات حماسی بسیاری از تبارها و تیره‌ها بازتاب یافته است (۱۳۷۷: ۷۳۶). برخی دیگر از پژوهشگران نیز کوشیده‌اند نشانه‌هایی از رویارویی میان «سنت» و «تجدد» را در ساختار داستان بیابند؛ برای نمونه تیمور المیر در جستاری با نام «ساختار داستان رستم و اسفندیار» رستم را نماینده سنت‌خواهان و اسفندیار را نماینده نوجویان می‌داند (۱۳۸۵: ۶۳). از دید شمیسا نبرد دو پهلوان، نبرد آیین زردشتی و مهری است (۱۳۷۶: ۱۹). رضایی دشت‌ارژنه نیز در جستاری با نشان‌دادن ویژگی‌های بارورانه و فراوانی گستر اسفندیار، او را نمودی از ایزد آب‌آور در ستیزگری با اژدهای خشکسالی دانسته است (۱۳۹۴: ۸۹-۱۰۹).

بر روی هم، پژوهش‌های بسیاری درباره ساختار داستان رستم و اسفندیار انجام شده است که بیشتر با رویکرد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، داستان را بازکاوی کرده‌اند. در همه پژوهش‌های انجام‌شده درباره شخصیت و ژرف‌ساخت اسفندیار، تاکنون هیچ‌کدام از پژوهشگران به اژدهابودن اسفندیار در برابر رستم اشاره نکرده‌اند. مهرداد بهار در پاره دوم کتاب *از اسطوره تا تاریخ* در بخش «سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها» در پاسخ به پرسشی درباره اسفندیار، بدون آنکه همانندی‌های اسفندیار را با تبار اژدهایان نشان دهد، او را بازتابی از اسطوره اژدهایان کهن می‌داند که در حماسه در برابر رستم به نبرد می‌ایستد (۱۳۹۹: ۵۷۱). این دیدگاه بهار که در دنباله سخن آورده می‌شود، نزدیک‌ترین پنداشت و دریافتی است که با بنیاد این بخش از نوشتار پیوند دارد و می‌توان آن را نخستین دیدگاهی دانست که پیش از این، به اژدهابودن اسفندیار اشاره کرده است. شایسته یادکرد است که بهار نه بر بنیاد ساختار داستان رستم و اسفندیار که بر پایه چهارچوب کلی حماسه ملی بدین‌انگاره رسیده است و ایشان از همانندی اسفندیار با ورترا یا هرکدام از اژدهایان اسطوره، سخنی نگفته‌اند. نگارنده در این جستار می‌کوشد با روشی دیگر، به همین برداشت بهار از ژرف‌ساخت اسفندیاری که برابر رستم درمی‌ایستد، برسد.

بررسی و بازکاوی

نگارنده در چهارچوب انگاره‌ای پیشنهادی می‌پندارد که کارمایه پدیدآیی این

¹ Achilles

² Siegfried

رویاری، نه نبرد دو پهلوان نو و کهنی است که دو هفت‌خوان را گذرانده‌اند؛ که برگرفته از زمینه‌های ارجمند و سپندگونه‌ای است که اسطوره‌پردازان هند و ایرانی از دیرباز، پهلوان و ضدپهلوان را بر بنیاد آن پی می‌نهادند. «رستم نماینده مردم است. پرورده تخیل هزاران هزار آدمی‌زاد است که در طی زمان‌های دراز او را به عنوان کسی که باید تجسمی از رؤیاهای و آرزوهایشان باشد، آفریده‌اند» (اسلامی ندوشن ۱۳۹۰: ۱۵). در تنگنا نهادن رستم بنا به هر خواست و اندیشه‌ای و از سوی هر کسی، با هر تبار و ریشه‌ای، آرزویی است برآمده از زمینه‌ای اهریمنی. بر پایه چنین نگرشی، اسفندیار از تبار اژدهایان است و رستم، پهلوان اژدهاوارزی است که آرمان جامعه ایرانی، وی را برای نبرد با پتیاره می‌آفریند و روشن است که با آفرینش این گونه دو نیروی تهم و بی‌مانند در دو سوی نبردگاه، شکست رستم؛ یعنی پیروزی گجستگی، گستردن نازایی، آشفتن سامان کیهانی و گیتیانه و سرانجام، پیروزی اژدها؛ یعنی نابودی ایران‌شهر.

اسفندیار در پیکر آدمی برای بستن دستان رستم به سیستان می‌رود و در این سفر تازش‌گونه، برای رسیدن به کام و آرمان خود، جایگاه پهلوانی رستم و در بنیان، نظم ساختار پهلوانی- پادشاهی را نادیده می‌گیرد. در این داستان حماسی که گزارشی دیگرگونه و نو از نبرد «ایندره و ورتره» است، ویژگی‌ها یا بن‌مایه‌هایی همچون «به‌بندکشیدن»، «جادوگری»، «رویین‌تنی اژدها»، «پدر یاری‌گر»، «سامان‌آشوبی» و «موبدبودن اژدها» بازتافته است که در دنباله سخن، بازگاویده می‌شوند.

به‌بندکشیدن

بنیاد داستان رستم و اسفندیار تنها بر یک زمینه بنا شده است: «بستن دستان تهمتن». فرمان گشتاسب به اسفندیار تنها یک چیز است: بستن دست رستم حتی با ترفند و زور:

سوی سیستان رفت باید کنون علوم انسانی به کارآوری زور و بند و فسون
(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۲)

بدین‌گونه، اسفندیار باید با هدف «بندنهادن بر دست» رستم، حتی با یاری «جادو»، به سیستان بتازد. بندنهادن بر دست پهلوان و جادوگری در برابر او، دو ویژگی در پیوسته با اژدهاست. از دید نمادشناختی، دست نشانگر توانایی و برتری است (شوالیه و گربران ۱۳۸۸، ج ۳: ۲۲۰). رستم در جایگاه پشتیبان برای ایران‌شهر، بسته‌شدن دستان خود را، بسته‌شدن برتری و سرافرازی ایران‌شهر می‌داند. او در ساختار حماسه ایرانی، نه تنها پدیده‌ای بیرون از جهان آرمانی ایران‌شهر نیست؛ که خود نماینده بنیان پهلوان‌پروری قوم است. بر این بنیاد، بسته‌شدن دست او؛ یعنی فروافکنده‌شدن ایران‌شهر و ایستایی آن از پویش و رویش. اسفندیار با آرزوی بندنهادن بر دست رستم، در بنیان می‌خواهد توان و چیرگی را از ایران‌شهریان بستاند. او

یکسره برترین، نیرومندترین و دیرپازترین بخش از هستی ایران‌شهر را برای فروکشتن و فروافکندن نشانه می‌گیرد. داستان بندنهادن بر دست پهلوان حماسه، زمانی پیچیده‌تر می‌شود که اسفندیار پیشتر با ایستادگی در برابر اژدهایی ارجاسب‌نام و گذراندن هفت‌خوان، خود را چونان پهلوان یاری‌گر ایرانیان در ساختار حماسه جای‌گیر و اثبات کرده بود؛ اما نکته این است که اسفندیاری که در برابر رستم می‌ایستد با اسفندیاری که ارجاسب را می‌اوژند، یکی نیست و این نکته‌ای است که پوشیده‌بودن آن، داستان را جان و تپشی افزون‌تر می‌بخشد.

در اسطوره‌های هند و ایرانی و هند و اروپایی، سخن از پهلوانان و خدایانی آمده است که پتیاره را به بند می‌کشند و در برابر آنان نیز، خواست اژدهایان و پتیارگان چیزی جز بندنهادن بر رویش، زایش و فراوانی در پهنه گیتی و کیهان نیست. در این اسطوره‌ها، بندنهادن اژدها بر دست پهلوان؛ یعنی بندنهادن بر هر چیزی که مایه نظم و نیک‌بختی است. در داستان‌های اژدهاکشی هند و ایرانی و هند و اروپایی، گاه پهلوان، اژدها را در دم نمی‌افکند و با بستن او، پتیاره را برای زمانی ویژه که بیشتر آیینی است، در جایی گرفتار و بندنهاد به خود وامی‌گذارد. این ویژگی که در اسطوره ایرانی نیز بازتاب یافته، در داستان به‌بندکشیدن فریدون دهاک را در دماوند، گزارش شده است. چنین می‌نماید که در اسطوره هند و ایرانی، دو گونه نمادپردازی در پیوند با «به‌بندکشیدن» روایی داشته است؛ زیرا ورونه، خدای بی‌همال هندی، که پیش از ایندرا جایگاهی برجسته‌تر داشته، نیز ایزدی به‌بندکشنده است و البته او پاسدار مردمان و نیکی‌هاست و تنها بدکاران را به بند می‌کشد. از دیگر سو، ورترا نیز که در نام می‌تواند پیوندی با ورونه داشته باشد، نیرویی به‌بندکشنده است که بزرگ‌ترین آرزوی او گرفتارکردن ایندرا و بندنهادن بر دستان اوست. الیاده دربارهٔ نمادپردازی به‌بندکشیدن در اسطوره ورونا می‌نویسد:

این خدا به واقع استاد خبره و قدیمی بندها و زنجیرهاست و بسیاری سروده‌های دینی و مراسم‌ها هدفی جز رهاسازی انسان از تور و تله‌های ورونه ندارند. او احاطه می‌کند و به عبارت دیگر یعنی او بدکاران را در تله‌هایش به دام می‌اندازد (۱۳۹۳: ۱۰۷).

وی دربارهٔ ریشهٔ این نام و نیز اژدهای ورترا می‌نویسد: «در زبان سنسکریت، ورترا به معنی بند یا تسمهٔ چرمی یا ریسمان و طناب است. ورونه نیز با طنابی در دستانش تصویر می‌شود و در مراسم با هر چیزی که می‌بندند و در سر آن گرهی است، ورونه نامیده می‌شود» (الیاده ۱۳۹۳: ۱۰۸). بدین‌گونه، ورونه و ورترا از دید واژه‌شناختی به معنای گرفتارکننده و به‌بندکشنده‌اند. الیاده همسانی‌هایی میان ورونا (ایزد) و ورترا (اهریمن) نشان داده است:

ورونهٔ جادوگر که از فاصلهٔ دور گناهکار را گرفتار و اسیر می‌کند و وریتره که

¹ Elide

آبها را می‌بندد، کار هر دو بر روی توقف حیات، بر ایجاد مرگ- از یک جهت در سطح انسانی و از جهت دیگر بر سطح کیهانی- اثر می‌گذارد (الیاده ۱۳۹۳: ۱۱۱).

نکته مهم این است که بر پایه گزارش‌های ریگ‌ودا/ و اسطوره هندی، ورونا که بسیاری از ویژگی‌های خود را به ایزدان دیگر به‌ویژه به مهر هندی و ایندرا داده، همواره در پی فراوانی‌بخشی است و در گروه ایزدان باران‌آور جای دارد. ویژگی‌های واگذارشده ورونا در بنیان زمینه‌ای است که آفریننده ایزدان دیگری با پردازشی نوین و حماسی‌تر است و اهورامزدا و مهر نیز در اسطوره ایرانی ایزدانی هستند که بسیاری از کارکردهای او را به یادگار گرفته‌اند. ورونا و ایندرا در حماسه ملی، برخی ویژگی‌های خود را به زال نیز داده‌اند (شهرویی و دیگران ۱۴۰۰: ۱۵۹-۱۵۸) و رستم نیز گونه دیگری از ایندرا به شمار می‌آید (بهار ۱۳۹۹: ۲۳۷-۲۳۶). درباره نقش زال در کشتن اسفندیار و ریشه آن در اسطوره هند و ایرانی در دنباله نوشتار، سخن گفته می‌شود.

الیاده درباره همانندی «بندنهادن» در اسطوره ورونا و ورترا بر این باور است که ورونا با به‌بندکشیدن گناهکاران، مایه ایستایی زندگی آنان می‌شود و ورترا نیز با گرفتارکردن آب‌ها، مایه ایستایی زندگی در گستره کیهانی است (۱۳۹۳: ۱۱۲). نه‌تنها ورونا که ایندرا، یاما^۱ و نیرتی^۲ نیز از خدایان به‌بندکشنده در هند باستان‌اند و بر پایه گزارشی، «ایندرا بند و ریسمان را برای ورترا آورد و او را بدون طناب اسیر کرد» (الیاده ۱۳۹۳: ۱۱۲). نکته بسیار مهمی که در سخن الیاده آمده و یادآور همانندی رستم و اسفندیار با ایندرا و ورترا است، این است که ایندرا و ورترا از نیروی مایا برخوردارند و زمینه‌های اهریمنی و ایزدی یک‌جا در شخصیت آنان نهفته است:

این نه‌تنها ورونا و ایندرا هستند که از مایا برخوردارند؛ بلکه سایر موجودات الوهی نیز از آن برخوردارند؛ اما در اینجا از یک سو ما اغلب با موجودات دینی روبرویم که دو جنبه دارند؛ از این حیث که عنصری اهریمنی همراه با عناصر الوهی با هم در آن‌ها وجود دارد (الیاده ۱۳۹۳: ۱۱۳).

بر پایه گزارش شاهنامه، رستم از یک سو پهلوانی است که نژادش به گرشاسپ، بزرگ‌ترین دشمن اژدهایان می‌رسد و از دیگر سو مادر او، رودابه، نژاد از مهرباب اژدهافش کابلی و دهاک دارد. اسفندیار نیز شاهزاده‌ای است که زردشت او را به رویین‌تنی می‌رساند و برای گسترش دین بهی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند و اژدهایی همچون ارجاسب را می‌اوژند و از دیگر سو، اهریمن و اندیشه اهریمنی، او را چنان آشفته می‌کند که برای رسیدن به تاج و تخت شاهی، رودروی رستم می‌ایستد. سخنان پندآموز کتایون به اسفندیار آشکارا گرفتاری اندیشه اسفندیار را به خواست‌های اهریمنی نشان می‌دهد (فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۰۸)؛ هرچند که او

¹ Yama

² Nirrti

می‌کوشد گناه خود را در رویارویی با رستم، به فرمان‌پذیری‌اش از پدر (شاه) و کم‌کاری رستم در خدمت به شاه سرپوش بگذارد. اسفندیار که گسترانندهٔ دین بهی است و زمینه‌های اهریمنی وجود او، وی را آمیزه‌ای از دو نیروی ایزدی و اهریمنی کرده، بر آن است، بر دست کسی «بند» بگذارد که بر پایهٔ الگوی از پیش پرداختهٔ خود؛ یعنی ایندره، چیره‌دست‌ترین پهلوانی است که بر دست و پای اهریمنان و ازدهایان بند می‌نهد. با رویارویی رستم و اسفندیار، دو نیروی به بندکشنده در برابر هم می‌ایستند. رستم در برابر اسفندیار می‌پذیرد که هر چه شاهزاده می‌خواهد به انجام رساند، مگر اندیشهٔ او را از بندنهادن بگرداند. اسفندیار نیز رفتن رستم را بدون بند به دربار گشتاسپ نمی‌پذیرد و بر بندنهادن بر دستان تهمتن پای فشاری می‌کند. بدین‌گونه، تهمتن به بندکشنده، اکنون خود را در برابر نیروی به بندکشندهٔ تازه‌ای می‌بیند. از دید رستم که خود تا پیش از سربرآوری اسفندیار، استاد بی‌همال به بندکشدن بوده است، چیزی سخت‌تر و اندیشه‌آشوب‌تر از بسته‌شدن دستانش نیست. همین بنیان‌اندیشگانی است که یکسره او را آنچنان پریشان می‌کند که آشکارا به اسفندیار می‌گوید:

نبیند مرا زنده با بند کس که روشن‌روانم بر این است و بس

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۳۵)

که گوید برو دست رستم ببند؟ نیندد مرا دست چرخ بلند
که گر چرخ گوید مرا کین نیوش به گرز گرانش بمالم دو گوش

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۵۴)

این سخن رستم و ناتوان‌شمردن چرخ، چیزی جز بازتاب اسطورهٔ ایزدی شکست‌ناپذیر و به بندکشنده؛ یعنی ایندره که هیچ نیرویی نمی‌توانسته است بر دستان او بند بنهد، نیست. ایندره خود تهمتنی است که:

چرخ از وی هراس دارد و آسمان و زمین را در دو سوی گردونهٔ خود، نگه می‌دارد.
هیچ چیز هم‌سنگ او نیست؛ حتی زمین و آسمان و چرخ و کوه‌ها. چون به خشم
آید، غضبش هر چیز استواری را خرد می‌کند و هر نیرومندی را در هم می‌شکند
(ریگ‌ودا ۱۳۷۲: ۷۳).

رستم نیز که اکنون در برابر اسفندیار و خواست اهریمنی او به خشم آمده است، گویی همسان با ایندرا، چرخ و پهلوان نو را هشدار می‌دهد که توان آن را دارد که آنان را در هم فروکوبد. رستم با کوچک‌داشت «چرخ»، یکسره بنیان اساطیری خود؛ یعنی ایندرا را که توان فروکوفتن چرخ را داشته است، بازآوری می‌کند.

از دیگر سو، پیشینهٔ نیرویی روحانی که به بند می‌کشد، به اسطورهٔ هند

و اروپایی می‌رسد. الیاده بر پایه دیدگاه قوم‌شناسان و مورخان ادیان و بررسی دیدگاه‌های دومزیل^۱ نشان داده است که «فرمانروایی که "اسیر می‌کند"، خاص و مختصه "نظام دینی" هند و اروپایی است» (۱۳۹۳: ۱۰۷). بدین گونه می‌توان دریافت که چرا اسطوره‌پردازان حماسه ملی، آن کسی را که می‌کوشد بر دستان رستم بند بنهد، از گروه «فرمانروایان» یعنی طبقه شاهی برمی‌گزینند و مهم‌تر اینکه آن شاهزاده به‌بندکشنده، مردی «دینی و روحانی» است. بر پایه آنچه گفته شد، اسفندیار نشانی از ورونه، خدای به‌بندکشنده کهن دارد؛ اما آنچه ژرف‌ساخت اسفندیار را نه در اندیشه زردشتی؛ که در پس‌زمینه داستانی- از ورونه دور و به وریترا نزدیک می‌کند، این است که هم‌نبرد و هم‌آورد اسفندیار، خود یادگاری از ایزدی به‌بندکشنده به نام ایندره است.

رویین تنی اژدها

رویین تنی یکی از ویژگی‌های اژدهایان است که به شیوه‌های گوناگون بازنموده شده است. می‌توان پنداشت که در اسطوره ملی، تنها اژدهایان می‌توانستند به رویین تنی برسند و اگر شخصیت دیگری این ویژگی را داشته، می‌توان آن را نشانی از پیوند او با تبار اژدهایان دانست. حتی برریان رستم نیز که در برابر تیرها بسیار استوار است، در برابر تیرهای کاری اسفندیار برای او گونه‌ای از رویین تنی به معنای بنیادین واژه، پدید نمی‌آورد. «طی تحولات اسطوره به حماسه و تغییرات داستانی که گاهی اژدهایان اساطیری، تجسمی گیتانه می‌یابند و به پیکر انسانی ظاهر می‌شوند، ویژگی زخم‌ناپذیری پوست آن‌ها به صورت دژی استوار و ناگشودنی نمود می‌یابد» (مشتاق مهر و آیدنلو ۱۳۸۶: ۱۴۹). دژ زیرزمینی افراسیاب و کاخ دهاک، گونه‌ای از رویین تنی اژدهاست. زخم‌ناپذیر بودن اکوان نیز که توانایی پنهان شدن دارد و تیرهای تهمتن بر او کارگر نمی‌افتد، گونه‌ای از رویین تنی برای او فراهم می‌آورد. شاید بتوان چنین پنداشت که زخم‌پذیری دهاک ماردوش، سربرآوری فریدون و به‌ویژه سربرآوری کاوه و برافراشته شدن درفش کاویانی و ساخته شدن گرز گاوسار است و زمان زخم‌پذیری افراسیاب نیز، به هنگام پدید آمدن کیخسرو است. گویی دو پتیاره با پدید آمدن چنین نیروهایی، زخم‌پذیر می‌شوند.

اسفندیار در رویین تنی نیز به ورترا می‌ماند. بر پایه سخن فردوسی، اسفندیار با بستن زنجیری بر بازوی خود که از زردشت می‌ستاند، هیچ تیر و زخمه‌ای بر او کارگر نمی‌افتد (فردوسی ۱۳۷۵ ج ۵: ۲۳۸). روایت‌های دیگری درباره رویین تنی اسفندیار بازگفته‌اند. بر پایه روایتی، زردشت برای نشان دادن پیامبری خود:

به گشتاسپ دستور می‌دهد که اسفندیار کودک را به گرمابه برده، آبی را که زردشت در آن وردی دمیده بر تن او ریزند تا رویین تن گردد؛ ولی هنگامی که

^۱ Dumezil

آب بر سر اسفندیار می‌ریزند، کودک برخلاف سفارش زردشت، چشمان خود را می‌بندد و از این رو همه تن او سخت می‌گردد مگر چشمانش که آب بدان نرسیده است (خالقی مطلق ۱۳۹۷: ۳۰۲).

زخم‌پذیری دیدگان اسفندیار رازی است که تنها سیمرخ از آن آگاه است. بر پایه اساطیر ودایی، ورترا نیز روپین‌تنی است که تنها از یک جا زخم‌پذیر است: «وریتره روپین‌تن بود؛ اما ایندره به نقطه ضعف او پی برد و او را شکست داد» (ایونس ۱۳۸۱: ۱۸). همان‌گونه که روپین‌تنی اسفندیار از سرچشمه‌ای دینی و روحانی (زردشت) به دست آمده است، بر پایه اساطیر هندی، روپین‌تنی ورترا نیز برآمده از زمینه‌ای دینی است: «وریتره قدرت خلق توهمات، بی‌پایانی نیرو، تسخیرناپذیری و قوی‌تر از خدایان شدن را با دست‌یازیدن به ریاضت‌کشی به چنگ آورده است و چنان است که برهما نیز نمی‌تواند قدرت وریتره را انکار کند» (ایونس ۱۳۸۱: ۷۰). بدین‌گونه، اسفندیار نیز بر پایه الگویی از پیش‌پرداخته، به دست نیرویی دینی روپین‌تن می‌شود و همانند الگوی خود، از یک جا زخم‌پذیر است که دانستن آن نقطه زخم‌پذیر برای نیروی اوبارنده‌اش به رازی شگفت می‌ماند. در هر دو داستان ورترا و اسفندیار، یکی از رخداد‌های مهم و برجسته، پی‌بردن ایندرا و رستم به نقطه زخم‌پذیر آنان است که این راز را به یاری پدران خود و نیرویی فراسویی بازمی‌گشایند.

پدر یاری‌گر و نیروی فراسویی

در دو داستان «نبرد ورترا با ایندرا» و «نبرد اسفندیار با رستم»، پدران نیروهای اژدهاکش در پیروزی فرزند، نقشی برجسته دارند. هنگامی که رستم در پی زخم تیرهای کاری اسفندیار، ناتوان و درمانده، نبردگاه را وامی‌نهد و به خیمه‌گاه پدر پناه می‌برد، زال با برآتش‌نهادن پری از سیمرخ، مرغ فراسویی را فرامی‌خواند و چاره شکست اسفندیار و تندرستی رستم و رخس را از او می‌جوید. سیمرخ پس از درمان زخم‌های رخس و تهمتن، راه شکست اسفندیار را که زدن تیری دوشاخ بر چشمان شاهزاده است، به آنان بازمی‌نماید. رستم در این نبرد، بی‌یاری پدر و راهنمایی نیرویی فراسویی نمی‌تواند از آوردگاه جان به در برد. این زمینه از داستان نیز یادآور اسطوره نبرد ورترا با ایندراست. در اسطوره هندی «ایندرا با کاربرد وجره، سلاح پدر، بر ورتره پیروز شد و پدر در پیروزی او سهیم بود» (ایونس ۱۳۸۱: ۲۰). رستم و ایندرا از دو سو به یکدیگر می‌مانند: نخست اینکه در پیروزی هر دو، پدرانشان نقش دارند و از دیگر سو، پدران آنان رزم‌ابزاری ویژه به آنان می‌دهند. رزم‌ابزار ویژه ایندرا، وجره؛ یعنی گرز آذرخشین و خورشیدین پدر است و رزم‌ابزار رستم نیز پشتیبانی مرغ فرمانبردار زال است که راهنمای او به تیر دوشاخ است. اگر پدر ایندرا، وجره آذرخشین و خورشیدین را به ایندرا می‌دهد تا بر ورترا پیروز شود، زال نیز سیمرخ را که مرغ خورشیدین است و منزلگاه او البرز - خانه خورشید -

است (واحددوست ۱۳۹۹: ۲۹۹)، برای یاری‌گری تهمتن فرامی‌خواند. اسفندیار آشکارا می‌گوید که او را نه توانایی رستم در میانۀ نبرد؛ که نیروی جادویی سیمرغ و رستم کشته است:

به مردی مرا پور دستان نکشت نکه کن بدین گز که دارم به مشت
بدین چوب شد روزگارم به سر ز سیمرغ و از رستم چاره‌گر

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۱۶)

نکته درخور درنگ درباره پیوندسازی سیمرغ میان رستم و ایندرا این است که «سنه» در ریگ‌ودا/ برنام ایندرا و در اوستا برنام سیمرغ است و ایندرا در ریگ‌ودا/ به شاهینی مانند شده است که او را برای یاری فرامی‌خوانند (واحددوست ۱۳۹۹: ۳۰۲). بدین‌گونه، رویارویی سیمرغ با اسفندیار و یاری‌گری او به رستم می‌تواند برآمده از شخصیت ایندرا باشد؛ به‌ویژه اگر کشته‌شدن جفت سیمرغ (ایندرا) را در هفت‌خوان اسفندیار نیز فرادید نهیم، گونه‌ای دشمنی کهن میان ایندرا و اسفندیار یعنی همان سیمرغ و اسفندیار را می‌توان از این چشم‌انداز درنگریست.

همانندی پدران رستم و ایندرا را از چشم‌انداز دیگری نیز می‌توان بررسیید. بر پایه برخی اسطوره‌های هندی، ورونا پدر ایندراست (ایونس ۱۳۸۱: ۱۸). آنچه در بررسی شخصیت ورونا در پیوند با همانندی دو داستان یادشده درخور درنگ است، این است که «ورونا، خدایی کامل و برقرارسازنده نظم جهان است و بر قانون جهان و نیروی جادویی خویش، مایا، متکی است» (ایونس ۱۳۸۱: ۲۰). این ویژگی ورونا را در شخصیت زال نیز می‌بینیم؛ زیرا زال با پرورش در کنام سیمرغ و آشنایی با رازهای جهان برین، با رسیدن به جهان‌پهلوانی و داشتن پشتیبانی سیمرغ، در بنیان، بازگوکننده ایزدان کاملی است که در پیکر آدمی به زمین فرودآمده‌اند. زال در سراسر زندگی، شخصیتی میانه‌رو و پیوندزنده ایران و توران است و چونان پیر و راهنمایی کاردان، ایرانیان را رهبری می‌کند (مختاری ۱۳۶۹: ۸۴ و ۲۳۴). او وابسته به نیروی خرد به‌دست‌آورده از سیمرغ و نیروی جادویی آن مرغ برین است و این ویژگی‌های زال، او را به ورونا همانند می‌دارد (شهرویی و دیگران ۱۴۰۰: ۱۶۰-۱۵۸).

در برخی از گزارش‌های هندی، آنکه مایه برتری ایندرا بر ورترا می‌شود، شیواست که با بخشیدن نیرویی معنوی به ایندرا، وی را نیرومند می‌کند تا بر دشمن پیروز شود. در این روایت نیز همچنان جای پای کارکرد و کاربرد نیرویی معنوی مانند سیمرغ را در کشتن ورترا بازمی‌یابیم. همان‌گونه که تهمتن با پیوند با نیروی فراسویی سیمرغ و یگانگی با او بر اسفندیار چیره می‌شود، ایندرا نیز پس از دریافت نیروی ویژه شیوا، برتر از ورترا می‌شود.

در این حماسه، شیوا تنها خدایی است که به سبب دست‌یافتن به یوگا از نیروی خویش در نبرد با ورتیره بهره می‌جوید. شیوا به حمایت ایندرا برمی‌خیزد و با

عاریت‌دادن نیروی خود به ایندیره، او را توانا می‌سازد تا بر وریتره پیروز شود (ایونس ۱۳۸۱: ۷۰).

تیر شگفت

با بررسی اساطیر هندی نشانی از تیر شگفتی را که رستم بر چشمان اسفندیار می‌زند، می‌توان بازیافت. اگر بپذیریم که رستم و ایندرا پیوند شخصیتی دارند، می‌توان تیر شگفتی را که شیوا به یاری ایندرا بر سه دژ می‌زند، الگوی از پیش پرداخته تیر رستم دانست. در بخش پیشین، یاری‌رسانی شیوا به ایندرا برای درهم‌کوفتن ورترا بازگو شده است. شیوا و ایندرا پیوند آرمانی بنیادینی دارند و در چندین روایت، این همکاری آنان بازگو شده است:

اسوراها مورد توجه برهما قرار می‌گیرند و برهما فرمانروایی سه قلعه آسمانی را به آنان وامی‌گذارد. این سه قلعه را ویرانی نیست و تنها خدایی نیرومند می‌تواند آن را فتح کند و چنین خدایی برای فتح قلعه‌ها باید بتواند سه قلعه را با اکردن یک تیر ویران سازد. پس از چندی اسوراها با بهره‌گیری از استحکام این دژها [با رویتنی اسفندیار سنجیدنی است] به نبرد با خدایان برمی‌خیزند و هیچ خدایی چندان قدرتمند نیست که بتواند با رهاکردن یک تیر، سه قلعه را تسخیر کند. ایندرا، شهریار خدایان، از شیوا یاری می‌جوید و شیوا نیمی از نیروی خود را به خدایان می‌بخشد تا با این نیرو بر اسوراها پیروز شوند. خدایان نمی‌توانند نیروی شیوا را به کار بندند و به ناچار نیروی شیوا را به او بازمی‌گردانند و نیمی از قدرت خود را به او می‌دهند و شیوا سه قلعه را با یک تیر تسخیر می‌کند و شیوا از آن پس نیروی عاریتی از خدایان را بدانان پس نمی‌دهد (ایونس ۱۳۸۱: ۷۱-۷۰).

همچنان که دیده می‌شود، ایندرا و دیگر خدایان نیمی از نیروی خود را به شیوا می‌دهند و شیوا با یک تیر سه دژ را ویران می‌کند. بن‌مایه یک تیر و دو نشان یا سه نشان که در داستان رستم و اسفندیار بازتاب یافته است، می‌تواند برآمده از این بخش از اسطوره ایندرا در نبرد با دشمنان باشد. همان‌گونه که تیر رهاشده از نیروی ایندرا و شیوا برای درهم‌کوفتن دژی رویتن‌گونه است، تیر رستم نیز برای اوژندن اسفندیار رویتن‌تن است. در خور درنگ است که در شاهنامه نیز سیمرغ بر درست‌انداختن تیر از سوی رستم پای‌فشاری و تأکید می‌کند و از او می‌خواهد که در نشانه‌گیری درست، همه توان خود را به کار گیرد:

آبر چشم او راست کن هر دو دست چنان‌چون بود مردم گزپرست

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۰۴)

گفتنی است که در اسطوره هندی، ایندرا قهرمانی دانسته شده است که شورشگران را با تیر می‌زند: «او گناهکاران را که به قانون اعلی و نظم و رونا و میترا تخطی و تجاوز ورزند در هم می‌کوبد و به کیفر می‌رساند. دیو شورش و تخطی

را با تیر انتقام می‌شکافد» (ریگ‌ودا ۱۳۷۲: ۷۴). برترین دیو شورش در برابر ایندرا، ورترا است که داستان نبرد آن دو در اساطیر ودایی بارها بازگو شده است. از دیگر سو ایندرا همه کسانی را که سامان و قانون و رونا را پاس نمی‌دارند و نمی‌ورزند، با تیر می‌شکافد و این ویژگی را در سامان‌آشوبی اسفندیار نیز می‌یابیم که او نیز با تیر از پای در می‌آید.

بهرام در اسطوره ملی، بازتاب دیگری از ایندرا است. او یادگاری از برنامه ایندرا یعنی ورث‌رغنه است که در حماسه ملی در این پیکره نمایان شده است (یارشاطر ۱۳۳۰: ۴۴۰ - ۴۴۲). در آیین مزدیسنا، بهرام بسیاری از کردارها و خویشکاری‌های خود را به ایزد مهر می‌دهد و مهر چونان ایزدی جنگاور و ارتشتار، هم‌سنگ بهرام می‌شود؛ به گونه‌ای که گاه مهر بیش از بهرام، به ایندرا می‌ماند (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۴۰). نکته‌ای که می‌توان درباره همانندی رستم و ایندرا در داستان نبرد اسفندیار گفت و نشانه‌ای بر ازدها بودن اسفندیار می‌تواند باشد، این است که:

گرز صدگره و صدتیغه و نیک‌آخته و مردافکن مهر که در اوستا توصیف دقیقی از آن به دست داده‌اند، یادآور Vájra یا گرز معروف ایندرا است که با آن ورترا، ازدهای معروف را می‌کشد. در سنگ‌نگاره‌های مهری در باختر، گاه این ایزد خورشیدین را به صورت کمان‌کشی که به سوی صخره‌ای تیر می‌افکند و از آماج گاه او آب می‌تراود، تصویر کرده‌اند. سنگی که مهر، آن را تیرباران می‌کند، می‌تواند نمادی از آسمان باشد که مطابق معتقدات ایرانی جنسش از سنگ بوده و در پندار اساطیری پیشینیان گاه آسمان ابرآلود به صورت ازدهای بازدارنده باران تصور می‌شده است و این گونه دیگری از کشتن ازدهای بازدارنده آب‌ها می‌تواند باشد که به زخم یک ایزد از پای در می‌آید و آب‌ها از غار سنگی او در آسمان رها می‌شوند. صورت دیگر این اسطوره شاید افسانه آرش شیواتیر باشد که البته در حماسه ایران، سخت دگرگون شده و مفهوم دیگری پیدا کرده است (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۴۰).

همچنان که گفته شد، آیدنلو با فرادید داشتن نکته‌هایی که بازتابی از بخش اهورایی و ارجمند اسفندیار است، او را به تبار ایزدان پیوسته دانسته و با بررسی پیوند کشته‌شدن پهلوان با تیر گز و همانندی او با ایزدان گیاهی، این انگاره را پیشنهاد کرده است که یکی از ویژگی‌هایی که شخصیت اسفندیار را به ایزد گیاهی و فراوانی گستر نزدیک می‌کند، شیوه کشته‌شدن او با تیر گز است و پای‌فشاری سیمرخ بر چگونگی تیراندازی و اینکه به رستم سفارش می‌کند که به شیوه «مردم گزپرست» تیر را بر چشمان اسفندیار بزند، نشانی از شخصیت فراوانی گستر و گیاهی اسفندیار است (۱۳۹۳: ۲۱). اسلامی ندوشن که پیشتر در این باره سخن گفته بود، پیرامون کشته‌شدن ایزد گیاهی یا پهلوان گیاه‌تبار با شاخه درختی ویژه، می‌نویسد:

کسی که روحش در گیاهی نهفته است، چرا باید همان گیاه، قاتل جانش بشود؟
جواب این است که وقتی حیات شخصی به چیزی بسته باشد، مرگ او نیز به

همان، وابسته می‌گردد و چون جان یکی در شی‌ای جای داشت، طبیعی است که مرگ او بر اثر ضربه‌ای از همان شی عارض شود (۱۳۹۰: ۵۲).

نگارنده در انگاره‌ای دیگرسان، پیشنهاد می‌کند کشته‌شدن اسفندیار با تیر گز؛ یعنی کشته‌شدن با عنصر «گیاه» و از آنجا که درخت و گیاه با تازش ازدها یعنی خشکسالی، از بین می‌روند، زخم تیر گز بر چشم اسفندیار، نشانگر نبرد گیاه با خشکسالی است و این رخداد که اسفندیار، تنها با رزم‌ابزاری که گیاهی یا درختی است از پای درمی‌آید، نه با چیزی دیگر، می‌تواند بازگوکننده سرشت ستیزگری او با رویش و زایش و نشانه‌ای از پیوند او با تبار ازدهایان باشد؛ به‌ویژه که «در باور ایرانیان باستان، درخت گز نشانه فراوانی نعمت و باروری بود» (امینی‌پور و ابومحبوب ۱۳۹۶: ۱۲۴). بر این بنیان، اگر ایندرا، بهرام و مهر به سوی دشمن تیری می‌افکنند و با کشتن ازدها زایش و باروری را به گیتی و کیهان ارزانی می‌دارند، رستم نیز ناچار است با «تیر گز» اسفندیار را بیافکند تا نشان‌دهنده برتری فراوانی و رویش گیاه بر نازایی و خشکسالی باشد. از این چشم‌انداز، می‌توان چنین پنداشت که پندهای رستم از آن رو بر اسفندیار کارگر نمی‌افتد که اسفندیار همچون همه سترونی‌ها و خشکاندیشی‌ها و خشکسالی‌ها، هستی‌ای بسته، فروفشرده و سنگین دارد و تیر گز از آنجا که نمادی از فراوانی و زایش است، بر آن هستی بسته، چیره می‌شود.

سامان آشوبی

ورترا در بنیان برای به آشوب‌کشاندن آرامش کیهانی و پریشان‌کردن سامان آن، به نبرد با نماینده نیروهای سپند؛ یعنی ایندرا می‌پردازد. سرتاسر داستان نبرد ایندرا و ورترا چیزی جز کوشش پهلوان برای سامان‌دادن به ساختار کیهانی و تلاش ازدها برای نابودکردن چنین سامانی نیست. ورترا می‌کوشد با به‌بندکشیدن آب، جهان نیکی را به تباهی بکشانند؛ گویی او از نظم جای‌گیرشده یا جای‌گیرشدن سامان در پهنه هستی و قلمرو نیروهای نیک، آزرده است. اسفندیار نیز با آنکه می‌داند کیان پادشاهی از دیرباز در پی کوشش‌های تهمتن پاس داشته شده است و با تلاش رستم بوده که پادشاهی به نیاکان او و سپس به پدر وی رسیده و تنها پهلوانی که ایران‌شهر (سرزمین اهورامزدا) را پاسداری می‌کند، رستم است، بر آن است تا ساختاری را که از دیرباز بر پایه یاری‌گری پهلوان شاه‌دوست در ایران‌شهر روایی داشته است، یکسره در هم فروریزد. او با رویارویی در برابر رستم، آشکارا برهم‌زننده نظم پهلوان-پادشاهی در سیاست کشوری است.

همچنان که گفته شد، در ریگ‌ودا آمده است که «ایندرا گناهکاران را که به قانون اعلی و نظم ورونا و میترا تخطی و تجاوز ورزند، در هم می‌کوبد و به کیفر می‌رساند. دیو شورش و تخطی را با تیر انتقام می‌شکافد» (۱۳۷۲: ۷۴). این ویژگی و کردار ایندرا، یکسره نبرد رستم و اسفندیار را می‌تواند بازنمایاند که در آن،

رستم، پاسدار قانون ایران شهر است و دیوی همچون اسفندیار را که می‌کوشد سامان درگسترده را بیاشوبد، با تیر انتقام می‌اوژند.

موبد بودن ازدها

اسفندیار شاهزاده‌ای است که از سوی زردشت؛ یعنی نیرویی دینی به روپین تنی می‌رسد. پیوستگی اسفندیار با «دین» و داشتن پشتیبان دینی، یکسره در شخصیت ورترا نیز دیده می‌شود؛ زیرا بر پایه برخی روایت‌های اسطوره‌های هندی، ورترا با اندیشه یا ساختار دینی در پیوند است. بر پایه سخن فردوسی، سیمرغ به تهمتن هشدار می‌دهد که هرکس اسفندیار را از پای درآورد، به بادافره آن، گرفتار سختی و رنج این جهان و جهان سپسین می‌شود. هرچند رستم از کیفر کشتن اسفندیار آگاه می‌شود، میان بسته‌شدن دست و فرجام ناگوار، کشتن شاهزاده را برمی‌گزیند. بدین‌گونه، اسفندیار، هم از گروه دین‌پرستان یا روحانیان است و هم کشتن او بادافره‌ی نابخشودنی دارد. ورترا نیز از یک سو از گروه برهمن‌هاست و از دیگر سو، کشتن او گناه شمرده می‌شود. «بنابر اساطیر، وقتی ایندیره عفريت وريتيره را کشت، چون آن عفريت از ذات براهمن؛ یعنی طبقه روحانی بود، اندرا ناگزير شد مدت‌ها پنهان گردد و قربانی کند تا گناهش پاک شود» (ریگ‌ودا ۱۳۷۲: ۸۰).

ورترا بر پایه برخی روایت‌های اسطوره‌های هندی، ازدهایی سه‌سر و شش‌چشم است. از دیگر سو، او از تبار برهمنان است و با زمینه‌ها و بنیان‌های دینی نیز پیوند دارد. می‌توان در داستان اسفندیار، شخصیت پایه را پهلوانی در پیوسته به بنیان‌های اسطوره‌ای دانست که با دستکاری‌هایی آیینی، «دینی» شده است و دو چشم او را که باید از کارکرد بمانند، نماد و یادگاری از دو سر دیگر ازدهای کهن (ورترا/ ویشوروپه) و یا دو مار رسته بر کتف دهاک به شمار آورد. با چنین پنداشتی، شخصیت پایه اسفندیار و دو چشم او، نمادی از سه‌سری یک پتیاره آمیخته به افزوده‌ها و آرایش‌های دینی می‌تواند بود. نگارنده بدون آنکه نبرد اسفندیار را با تهمتن، نبردی دینی بداند، می‌پندارد که آمیختگی و پیوستگی ورترا و اسفندیار چونان دو ازدها با بنیان‌های دینی، خود پیشینه اسطوره‌ای ویژه‌ای دارد و داستان اسفندیار، به‌ویژه پس از بازآفرینی آن در جامعه زردشتی‌شده ایرانی، دیگرگونه‌تر شده است. اینکه تا چه اندازه می‌توان پتیاره‌بودن پهلوانی دینی مانند اسفندیار یا از برهمنان‌بودن ازدهایی شایسته مرگ همچون ورترا را به آرمان و خواست پیشینیان برای رهایی از زمینه‌های دینی یا پیوستگی با چنین زمینه‌هایی در پیوند دانست، به پژوهشی دیگر و اندیشه‌ای بیشتر نیازمند است. گفتنی است که بادافره داشتن کشتن برخی پتیارگان در اساطیر هند و اروپایی روایی داشته است:

بر پایه برخی شواهد در اساطیر هند و اروپایی، به نظر می‌رسد در اساطیر این قوم، ازدهاکشی، پیامدهای ناخجسته و بدشگونی هم برای قهرمانان داشته است.

هرچند نمی‌توان این فرضیه را تعمیم داد، با نگاهی به سرنوشت شمار زیادی از قهرمانان اژدرکش اقوام هند و اروپایی، درمی‌یابیم که بیشتر آنان، فرجام نیکی نداشتند؛ به بیان دیگر، در تاوان کشتن اژدها، یا به مجازاتی از سوی خدایان دچار می‌شدند یا آنکه سرنوشت شومی در انتظار آنان بود (غفوری ۱۳۹۴: ۱۰۸).

جادوگری پهلوان اژدهاکش

رستم و ایندرا برای کشتن دشمنان از نیروی جادویی بهره می‌گیرند. همچنان‌که گفته شد، زال با پیوند با سیمرغ و اینکه برای فراخوان مرغ جادویی، به شیوه جادوگران، آتشی برمی‌افروخته و پر سیمرغ را بر آن می‌نهد، توانسته است گونه‌ای جادوگری سپند را در ساختار حماسه ملی بازگو کند. فردوسی آشکارا از زبان اسفندیار به نیروی جادوانه زال اشاره می‌کند:

شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام یازد به خورشید دست

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۴۰۶)

بر پایه اساطیر ودایی نیز ایندرا با جادوگری، ورترا را می‌اوژند. از دیگر سو همان‌گونه که اسفندیار با روپین‌تن شدن به دست زردشت، گونه‌ای از جادوی مقدس دینی را نمایندگی می‌کند، ورترا نیز از نیروهای جادویی برخوردار است. «ایندرا علاوه بر ادوات جنگی که ویژه و به‌واقع مخصوص و منحصر به او هستند، از ابزار جادویی نیز استفاده می‌برد تا بر ورتیره جادوگر فائق آید» (الیاده ۱۳۹۳: ۱۱۴).

بدین‌گونه، اسفندیار نیز که آمیخته‌ای از نیکویی و اهریمنی است، در برابر رستم، کارکرد اژدهایی می‌یابد و گویی به تبار اژدهایان می‌پیوندد. شادروان بهار بدون آنکه چگونگی پیوند اسفندیار را با اژدهایان حماسه هند و ایرانی نشان دهد، بر این باور است که اسفندیار گونه‌ای از اژدها است:

اسفندیار یک نقش پهلوانی دارد یا در نبرد با رستم، در واقع یک نقش اژدها دارد. از یک طرف کاراکتر اژدها دارد که در اساطیر هم هست؛ اژدها نیروی ضدخدایی است، آن وقت وارد حماسه می‌شود؛ مثلاً به شخصیت افراسیاب یا ضحاک بدل می‌شود. حیثاً در جنگ رستم و اسفندیار این را می‌بینیم. اسفندیار که به دست رستم کشته می‌شود، مانند این است که اژدها به دست ایزدان کشته می‌شود (۱۳۹۹: ۵۷۱-۵۷۰).

رستم پس از وانهادن نبردگاه و آمدن به خیمه زال، با همانندکردن اسفندیار به اژدها، می‌گوید:

برستم من از چنگ آن اژدها ندانم کزین خسته آیم رها

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۵: ۳۹۶)

شاید بتوان مانده کردن اسفندیار را به ازدها، برآمده از اندیشه و نگاهی فراتر از هنرورزی‌های ادبی از سوی فردوسی یا پردازندگان داستان دانست. نکته پایانی اینکه، اگرچه داستان رستم و اسفندیار، نشانه‌ای از نبرد میان سیمرغ (ایندره/ سننه) و اسفندیار را بازتاب می‌دهد؛ نمی‌توان یکسره سیمرغی را که در خوان پنجم به دست اسفندیار کشته می‌شود، در مایه و ژرف‌ساخت، از گونه سیمرغی دانست که پناه‌خاندان زال است. به باور نگارنده سیمرغ در دو داستان، شخصیت‌هایی جداگانه‌اند و رویارویی سننه با اسفندیار در داستان رستم، کهن‌تر می‌نماید. سیمرغ در خوان پنجم اسفندیار، چهره‌ای اهریمنی دارد و اسفندیار آنجا چهره‌ای اهورایی است و در بنیان، نشانه‌هایی از نبرد نیروهای اورمزدی و اهریمنی را بازتاب می‌دهد. این نکته بدین معنی است که اسفندیار *شاهنامه* یکسره چهره‌ای اهریمنی نیست و تنها در داستان رستم و آنگاه که با هدف بستن داستان تهمتن، به سیستان می‌تازد، نمادینه‌ای از ازدهاست. در جستار دیگری، نمادینگی سیمرغ خوان پنجم اسفندیار و دیگرگشت او از مرغی پتیاره به سیمرغ، بازکاویده می‌شود.

اسطوره یا بن‌مایه کهن «بندنهادن بر دست دشمن» که در چهره کهن و نژاده خود در اساطیر هند و ایرانی و در داستان و شخصیت ورونا، ایندرا و ورترا بازتاب یافته، در حماسه ایرانی همچنان پاس داشته شده است و با هنرورزی‌هایی که از دیرباز در سنت داستان‌پردازی ایرانی روایی داشته، در *شاهنامه* در داستان رستم و اسفندیار بازآوری شده است. خالقی مطلق با باور به اینکه داستان رستم و اسفندیار داستانی یکسره ایرانی است و هیچ گزاره‌ای از حماسه‌های انیرانی به آن راه نیافته است، می‌نویسد:

از نظر بری بودن از نفوذ حماسه‌های بیگانه و بی‌بدیل بودن موضوع و انگیزه، باید آن را شاه داستان *شاهنامه* و نقطه اوج حماسه دانست و من از میان داستان‌های حماسی ایرانی و غیرایرانی که می‌شناسم... داستانی که عظمت رستم و اسفندیار، این ایرانی‌ترین داستان ایرانی، ندیده‌ام (۱۳۹۷: ۶۱).

بهار در نگرشی یکسره دیگرسان می‌نویسد:

داستان رستم و اسفندیار به گمان من برداشتی از *ایلیاد* است؛ البته خیلی‌ها ممکن است نپذیرند؛ ولی من معتقدم که اگر این تأثیرات را از ادبیات یونانی نمی‌گرفتیم، جای بحث بود و می‌بایستی قوم‌نه‌چندان پیشرفته‌ای بوده باشیم. واقعاً این آثار زیباست و ششصد سال ارتباط نزدیک با یک فرهنگ و پذیرفتن هیچ تأثیری از آن فرهنگ، جای تعجب دارد (۱۳۹۸: ۱۵۶).

امیدسالار در مقاله‌ای با نام «اسفندیار و آشیل» پس از نشان دادن نمونه‌هایی از پهلوانان رویین‌تن در اساطیر سرزمین‌های دیگر، آن را یک «بن‌مایه جهانی» می‌داند و با نگرشی یکسره دیگرسان با بهار، رویین‌تنی را بن‌مایه‌ای می‌داند که از فرهنگ ایرانی به داستان‌های یونانی راه یافته است:

تمام موارد تشابهی که بهار و فضیله‌ی دیگر بین شاهنامه و ایل‌یاد یافته‌اند، جز خیال‌بافی چیزی نیست. فرضیه‌ی تأثیر ادب حماسی یونان و مشخصاً ایل‌یاد و ادیسه بر داستان‌های پهلوانی ایران غلط محض است و بر هیچ مدرک و سندی که جنبه‌ی علمی یا منطقی داشته باشد، استوار نیست و بن‌مایه‌ی رویین‌تنی آشیل از منبعی ایرانی، در داستان‌های حماسی یونان وارد شده است (۱۳۷۷: ۷۳۹).

وی بر پایه‌ی اسنادی نشان می‌دهد که «رویین‌تنی آشیل از قوم ایرانی سکایی یعنی قومی که با سیستانیان و داستان‌های مربوط به رستم کاملاً مرتبط‌اند، وارد ادبیات اروپا شده است» (امیدسالار ۱۳۷۷: ۷۴۲).

اگرچه دیدگاه خالقی مطلق درباره‌ی ارجمندی و سرآمدی داستان رستم و اسفندیار پذیرفتنی است؛ این باور درباره‌ی ناب و نژاده‌بودن داستان و بی‌پیوندی با حماسه‌های دیگر و «بی‌بدیل» بودن آن، نمی‌تواند پذیرفتنی باشد؛ زیرا بنا بر آنچه درباره‌ی همسانی‌های شگفت و درخور درنگ شخصیت اسفندیار و رستم با ورترا و ایندرا و نیز همسانی‌های درخور درنگی که پیشتر، پژوهشگران دیگر میان رستم و ایندرا نشان داده‌اند، تأثیر اسطوره‌ی هند و ایرانی را می‌توان در این داستان دید و از این رو، این داستان یکسره و ویژه‌ی حماسه‌ی ایرانی و قلمرو ایرانیان نیست. شاید بتوان سخن خالقی مطلق را این‌گونه پذیرفتنی کرد که داستان رستم و اسفندیار از دید ساختار، چرایی و چگونگی اندیشه و کوشش اسفندیار برای بستن دست رستم و سفر به سیستان و نیز گفت‌وگوهای درون‌داستانی، برآمده از هنر داستان‌پردازی ایرانی است؛ اما بن‌مایه‌ی پدیدآورنده‌ی ساختار این داستان و ژرفساخت شخصیت رستم، اسفندیار، زال، سیمرغ، تیر دوشاخ، یک تیر و بیش از یک نشان و رویین‌تنی به‌بندکشنده، ویژه‌ی حماسه‌ی ایرانی نیست و نباید آن را حماسه‌ی یکسره ایرانی دانست. از دیگر سو، از آنجا که این داستان با اسطوره‌ی ایندرا و ورترا پیوند دارد، چه بسا پیشینه‌اش به گونه‌ی دیگر و با ساختار دیگری به اسطوره‌ی روزگار هند و اروپایی نیز برسد. درباره‌ی دیدگاه بهار نیز می‌توان چنین پاسخ داد که همسانی‌های درخور درنگ میان شخصیت اسفندیار و رستم با ورترا و ایندرا، می‌تواند نشانی از روایی چنین داستانی در روزگار هند و اروپایی باشد و نمی‌توان گفت که ساختار داستان با همه‌ی زیر و بم‌های آن یکسره از ایل‌یاد گرفته شده است. نگارنده بر پایه‌ی همسانی‌هایی که در این نوشتار میان شخصیت رستم و اسفندیار با شخصیت ایندرا و ورترا نشان داده است و با فرادیدنه‌انگاره‌ی امیدسالار، با گزینش دیدگاهی میانه، بنیان داستان را فراتر از اساطیر قوم سکایی، برآمده از اندیشه و اسطوره‌ی روا در فرهنگ هند و ایرانی- و شاید هند و اروپایی- می‌داند که در حماسه‌ی ملی با هنرورزی‌های ویژه‌ی ایرانی در پیکر داستان رستم و اسفندیار، به پختگی و بوندگی رسیده است. این خود زمینه‌ای پیشنهادی است برای پژوهش بیشتر با فرادیدنه‌انگاره‌ی این نکته که نباید در بررسی ادب حماسی باخترزمین، تنها به داستان و اسطوره‌ی آشیل نگریم؛ به‌ویژه اینکه همچنان‌که الیاده گفته است، بن‌مایه یا گزاره‌ی کوشش برای «به‌بندکشیدن» در

ادب حماسی بسیاری از فرهنگ‌ها و سرزمین‌ها یافت می‌شود.

نتیجه

اسطوره یا بن‌مایه کهن «بندنهادن بر دست دشمن» که در چهره کهن و نژاده خود در اساطیر هند و ایرانی و در داستان و شخصیت ورونا، ایندرا و ورترا بازتاب یافته، در حماسه ایرانی همچنان پاس داشته شده است و با هنرورزی‌هایی که از دیرباز در سنت داستان‌پردازی ایرانی روایی داشته، در شاهنامه، در داستان رستم و اسفندیار بازآوری شده است. بر پایه کوشش پردازندگان داستان رستم و اسفندیار، شاهزاده آرزومند پادشاهی که برای بستن دست رستم به سیستان می‌تازد، روایتی نو از تازش ورترا بر ایندرا را آینگی می‌کند که می‌کوشد با بستن هم‌آورد، خویشکاری خود را که درگستردن نازایی و گجستگی در پهنه گیتی و ایران‌شهر است، به انجام برساند. بر پایه سنجش داستان نبرد اسفندیار و رستم با داستان نبرد ورترا و ایندرا، همسانی‌هایی بنیادین میان ورترا و اسفندیار می‌توان دید. اسفندیار در پیوستگی به نیروهای دینی، کشته‌شدن با تیر، کوشش برای بستن دست رستم، جادوگری، سامان‌آشوبی و رویین‌تنی، یکسره به ورترا در اسطوره هندی می‌ماند. رستم نیز در رویارویی با اسفندیار با پیوستگی به نیرویی معنوی سیمرخ، کشتن دشمن با تیر، خودداری از بسته‌شدن دستان، کوشش برای پاسداشت سامان جای‌گیرشده در پهنه ایران‌شهر و بهره‌گیری از نیروی پدر، یکسره به شخصیت ایندرا می‌ماند. این پژوهش می‌تواند در ریشه‌شناسی بنیاد داستان رستم و اسفندیار فرادید نهاده شود؛ زیرا همسانی‌ها و پیوستگی‌هایی را میان شخصیت رستم و اسفندیار با شخصیت ورترا و ایندرا نشان می‌دهد و از این دید، می‌توان پنداشت که اسفندیار شخصیتی گسترده است که افزون بر پیوستگی با ویژگی‌های سپند و پسندیده و پیوند با تبار ایزدان، ویژگی‌هایی دارد که او را به تبار ازدهایان نیز پیوسته می‌دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آیدنلو، سجاد (پاییز ۱۳۹۳). «اسفندیار، ایزدی گیاهی؟» پژوهش‌های ادبی. سال یازدهم، شماره ۴۵. صص ۹-۴۶. DOI: 20.1001.1.17352932.1393.11.45.1.9
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰). *داستان داستان‌ها*. چاپ سوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۳). *تصاویر و نمادها*. ترجمه محمدکاظم مهاجری. چاپ دوم. تهران: کتاب پارسه.
- امیدسالار، محمود (زمستان ۱۳۷۷). «اسفندیار و آشیل». *ایران‌شناسی*. سال دوم، شماره ۴۰. صص ۷۴۴ - ۷۳۴.
- امینی‌پور، مریم؛ ابومحبوب، احمد (تابستان ۱۳۹۶). «بررسی آیین شمنی و سایر جادوها در داستان رستم و اسفندیار». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. سال سیزدهم، شماره ۲۷. صص ۹۹-۱۳۷.
- ایونس، ورونیکا (۱۳۸۱). *شناخت اساطیر هند*. ترجمه باجلان فرخی. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۸). *جستاری چند در فرهنگ ایران*. چاپ دوم. تهران: آگاه.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۹). *از اسطوره تا تاریخ*. چاپ دوازدهم. تهران: چشمه.
- بهرام‌پور عمران، احمدرضا (بهار ۱۳۸۵). «به خاطر شاهرخ مسکوب و قلم تلخ خوشش». *نامه پارسی*. سال یازدهم، شماره ۱. صص ۱۳۴-۱۱۹.
- حق‌پرست، لیلا؛ پورخالقی چترودی، مه‌دخت (بهار ۱۳۹۱). «بررسی نقش پادافره پیمان‌شکنی در ماجرای مرگ اسفندیار». *ادب پژوهی*. شماره ۱۹. صص ۱۲۰-۱۰۵.
- حیدری، علی؛ صحرائی، قاسم (تابستان ۱۳۹۵). «نکته‌ای تازه در فرزندکشی گشتاسب». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*. شماره ۴۳. صص ۸۵-۱۱۴.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۷). *گل‌رنج‌های کهن*. تهران: انتشارات محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- رستگار فسائی، منصور (۱۳۶۵). *ازدها در اساطیر ایران*. تهران: توس.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود (پاییز و زمستان ۱۳۹۴). «نقد و بررسی برخی از ژرف‌ساخت‌های اسطوره اسفندیار». *مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. سال چهاردهم، شماره ۲۸. صص ۸۹-۱۱۱.
- ریگ‌ودا (۱۳۷۲). به تحقیق و ترجمه سیدمحمدرضا جلالی نایینی. چاپ سوم. تهران: قطره.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). *سایه‌های شکارشده*. چاپ دوم. تهران: طهوری.

- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار*. تهران: میترا.
- شوالیه، ژان؛ گبران، آئن. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضاییلی. جلد سوم. تهران: جیحون.
- شهرویی، سعید؛ محمدی، ابراهیم؛ رحیمی، سیدمهدی (پاییز و زمستان ۱۴۰۰). «بررسی تطبیقی شخصیت زال و ایندره در شاهنامه و ریگ‌ودا». *پژوهشنامه ادب حماسی*. سال هفدهم، شماره دوم. صص ۱۶۷-۱۴۷.
- صالحی، علی؛ دادور، ابوالقاسم (تابستان ۱۳۹۶). «مطالعه تطبیقی رویکرد کهن‌الگویی سه اسطوره روین‌تن». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*. سال سیزدهم، شماره ۴۷. صص ۱۹۶-۱۶۵.
- غفوری، رضا (زمستان ۱۳۹۴). «نبرد قهرمان با ازدها در روایت‌های حماسی ایران». *ادب پژوهی*. سال نهم، شماره ۳۴. صص ۱۲۸-۹۹.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. جلد پنجم. نیویورک: مزدا.
- قاسمی فیروزآبادی، سامان؛ اسحاقیه، بیمن (پاییز و زمستان ۱۴۰۰). «ساختارشناسی داستان رستم و اسفندیار و توازن قدرت در اندیشه سیاسی ایران باستان». *پژوهشنامه ادب حماسی*. سال هفدهم، شماره ۲. صص ۲۴۲-۲۱۵.
- کریمی، فرهاد؛ حیدری، حسین (پاییز و زمستان ۱۳۹۷). «گفت‌وگو و روابط قدرت در داستان رستم و اسفندیار». *پژوهشنامه ادب حماسی*. سال چهاردهم، شماره ۲. صص ۱۹۳-۱۷۵.
- مالمیر، تیمور (بهار ۱۳۸۵). «ساختار داستان رستم و اسفندیار». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. شماره ۱۹. صص ۱۸۴-۱۶۳.
- مختاری، محمد (۱۳۶۹). *اسطوره زال*. تهران: آگه.
- مختاری، محمد (۱۳۷۹). *حماسه در رمز و راز ملی*. تهران: توس.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴). *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*. تهران: امیرکبیر.
- مشتاق‌مهر، رحمان؛ آیدنلو، سجاد (تابستان ۱۳۸۶). «که آن ازدها زشت پتیاره بود». *گوهر گویا*. دوره نخست، شماره ۲. صص ۱۶۸-۱۴۳.
- واحددوست، مهوش (۱۳۹۹). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*. چاپ سوم. تهران: سروش.
- یارشاطر، احسان (دی ۱۳۳۰). «این‌درا». *یغما*. سال چهارم، شماره ۱۰. صص ۴۴۷ - ۴۳۳.

A Comparative Approach to Esfandīār's Dragonish Characteristics

Saeid Shahrouei¹

Seyed Mahdi Rahimi²

Abstract

The present paper draws on mythological criticism to comparatively approach Persian and Indian epics in analyzing Esfandiar's character in *Shahnameh* as well as Vritra in Indian epic. More specifically, the paper proposes that Esfandiar's battle with Rostam reflects many dragonish elements of Vritra in Indian mythology, a perspective quite different from what is commonly considered about Esfandīār's battle with Rostam. The findings suggest that the account of Esfandīār's battle with Rostam is a transformed version of the account of the battle of Vritra, the drought dragon, with Indira in Indian mythology. Esfandiar's connection with religious foundations, which is due to the artistic manipulations of storytellers or theologians in later periods, causes Esfandīār's character to move away from his dragon pedigree and, instead, get closer to religious and heroic figures. Esfandīār in his invincibility, his death caused with an arrow shot at a vulnerable spot and other characteristics are unmistakably similar to those of the drought dragon of Indian mythology. That which makes Esfandīār insist on tying Rostam's hands in a demonic dream also reflects an important structural part of Vritra's battle with Indira.

Keywords: Comparative literature, *Shahnameh*, Rigveda, Rostam, Esfandīār, Indira, Vritra

¹ Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran s.shahrouei@birjand.ac.ir

² Associate Professor of Persian Language and Literature, Department of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran smrahimi@birjand.ac.ir